

درس سیصد و نهم: صوت ۳۲۴

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به توسعه در دلیل حجیت تمام شد و مستفاد از آن این بود که امکان توسعه در دلیل حجیت به آن نحوی که ذکر شده نیست و گرچه اشکال مرحوم آقای خوئی بر دلیل توسعه جایی ندارد، ولی درعین حال نفس ادله وثاقت قول راوی با توسعه در دلیل حجیت منافات ذاتی دارد و اما اینکه ادله تسامح در مقام ایجاد و بیان فرع فقهی هستند که اصلاً کاری به این دلیل توسعه در حجیت و یا ارشاد به حکم عقل ندارد بلکه امر رفع و وضع مسئله ادله تسامح به ید شارع است. شارع است که جعل ثواب و اجر بر احتمال ثواب را دارد و امر جعل در اختیار شارع است؛ اگر بخواهد جعل می کند و اگر بخواهد جعل نمی کند. و در اینجا شارع ترتب ثواب را بر احتمال وصول و بلوغ ثواب وضع و جعل کرده است و این فرعی از مسائل فقهی می شود.

اشکالی نسبت به این قضیه وارد می شود، گرچه

خود آقای خوئی و بالتبع مرحوم والد - رضوان الله تعالى عليه - این نظر را تأیید کرده‌اند البته از نقطه نظر اولی، اما بعد یک اختلافی دارند علی کل حال در اینجا حاشیه‌ای ندارند. مسئله از باب بیان فرع فقهی است؛ یعنی جعل حکم ثانوی و طاری بر همان حکم اولی یا بر عدم اولی، در صورتی که حکم اولی بر کراهت باشد، حکم نفسی و ذاتی کراهت باشد خوب این در قبال آن جعل اعتبار ثواب می‌کند. یا اینکه اصلاً مسئله حکم نداشته باشد و امر، امر مباحی باشد، در اینجا اعتباراً و به عنوان ثانوی که عنوان بلوغ است بر این حکم اولی جعل ثواب می‌کند.

اگر این مسئله فقهی باشد اشکالی که در اینجا به نظر می‌رسد، اینکه نفس همان اشکال اول در اینجا به قوه خود باقی است. یعنی اگر چنانچه شارع بیاید و جعل ثواب کند ولو بر خبر ضعیف، دیگر در واقع دست جعل و وضع برای هر کسی باز می‌شود و دیگر نمی‌توان جلوی این قضیه را گرفت و هر کسی می‌تواند نسبت به این مسئله اقدام کند مضافاً به اینکه با ادله حجیت خبر واحد که این هم از ائمه

عليهم السّلام آمده است:

أَنْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا.^۱

یا اینکه «فَانْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»^۲ یا اینکه

ارجاع اصحاب به افراد موثوق، اصلاً با تمام اینها منافات دارد خب دیگر گفتن اینها نیاز نیست. وقتی قرار بر این باشد که **مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ، سِوَاءِ** اینکه

۱. تهذیب الأحكام، ج ۶، کتابُ القضايا و الأحكام، باب ۸۷، ص ۲۱۸، ح ۶:

«عن عُمر بن حنظلة قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السّلام عن رجلين من أصحابنا يكون بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاة أ يحل ذلك فقال: **”مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ فَحُكْمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ،“** قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قال: **أَنْظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حُكِمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ قَدْ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ.**» ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۰۳:

«عمر بن حنظله گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: بین دو نفر از یاران ما منازعه‌ای درباره بدهی یا میراث است. آنان نزد قاضیان محاکمه نمودند؛ آیا جایز است؟

فرمود: هرکس برای محاکمه نزد طاغوت برود و به نفعش حکم گردد، همانا از روی ظلم و ستم آن را گرفته است؛ گرچه حق او اثبات شده باشد؛ زیرا او، آن را با حکم طاغوت به دست آورده است، درحالی که خداوند فرمان داده که به آن کافر شوند.

عرض کردم: چگونه مسئله را حل کنند؟

فرمود: مردی از خودتان را در نظر بگیرید که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما بنگرد و از احکام ما آگاه باشد. پس او را به حکمیت پذیرید؛ زیرا من او را بر شما حاکم نمودم. پس هرگاه طبق حکم ما داوری نماید و یکی از دو طرف دعوی حکم را از او نپذیرد، همانا حکم خدا را سبک شمرده و بر ما رد نموده است و ردکننده بر ما، ردکننده بر خداوند است و این، در حد و اندازه شرک به خداوند است.»

۲. صحیح مسلم، ج ۱، مقدمه، باب ۵، ص ۱۴، ح ۱؛ منیة المرید، الباب الاول فی آداب المعلم و المتعلّم، النوع الثالث، القسم الثانی، ص ۲۳۹.

راوی ضعیف باشد یا راوی موثق باشد، به صرف اخبار حضرت باید بگویند عمل کنید، احتمال ثواب هست عمل کنید. پس این همه اخبار که باید در راوی نظر کرد و کلام راوی را [بررسی] کرد، ازین می‌رود و دیگر این مسئله با خود اصل جعل حجیت در کلام ائمه علیهم‌السلام منافات پیدا می‌کند.

فقه، متکفل بیان افعال مکلفین

علاوه بر این اشکال، اشکال دیگری که در اینجا وارد می‌شود این است که همیشه فقه متکفل بیان افعال مکلفین است که در تحت نوع یا در تحت جنس تکلیف قرار بگیرد. من باب مثال فقه متکفل افعال صلات خاص است یا اینکه فقه متکفل افعال صلات است به نحو عام، فقه متکفل یک ضرر خاص است یا اینکه متکفل بیان ضرر به نحو عام است. به طور کلی نفس فقه که متکفل بیان احکام است حالا چه موضوع آن حکم جزو مصداق برای صنف خاص باشد یا اینکه صنفی برای یک نوع باشد در هر دو صورت فقه متکفل بیان این نوع از موضوعات است اما اینکه به صرف بیان یک مسئله کلی

من باب مثال شارع بیاید بگوید که هر کسی کار ثوابی بکند خداوند به او اجر می‌دهد، خب مسئله فقهی نیست. یا اینکه شارع به او بگوید هر کسی در این دنیا ضرری بر شخصی وارد کند در آنجا خداوند مجازات می‌دهد، این مسئله فقهی نیست. یا اینکه بگوید که اگر ثوابی بر عملی مترتب بشود و به احتمال ثواب آن را انجام بدهند این شخص مأجور است، خب این مسئله فقهی نیست بلکه این مسئله کلی است و داخل در مسائل اخلاقی قرار می‌گیرد یا ارشاد حکم عقل در آنجا هست.

تعریف مسئله فقهی

اما به این مسئله فقهی نمی‌گویند، مسئله فقهی به آن مسئله‌ای است که یا متکفل بیان مصادیق یا متکفل بیان صنف از یک نوع است اما اینکه به عنوان یک امر کلی [مطرح شود مثل] **«إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»**^۱ این مسئله فقهی نیست و یک مسئله اخلاقی است یا ارشاد به حکم عقل است یا اینکه **﴿فَاسْتَبِقُوا آلَ خَيْرَاتٍ﴾**^۲ این مسئله فقهی

۱. تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۱۴۶.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۲۳.

نیست و بیان حکم کلی است و ادلّه تسامح و بلاغ هم همین است و **مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى أَمْرٍ** یک امر کلی است و شامل تمام ابواب فقه می شود و اگر قطعاً نگوییم که این جزو قواعد فقهی هست، دیگر قطعاً نمی توانیم بگوییم که جزو احکام فقهی است.

فرق مسئله اصولی با قاعده فقهی

فرق قواعد فقهی با اصول این است که آن قاعده فقهی بیان حکم نوع خاصّ از فقه یا جنس را می کند به بیان شارع اما مسئله اصولی فرقی با قاعده فقهی این است که آن بیان مسائل فقهی و افعال مکلفین را به بیان عام و در تحت یک بیان عام می کند نه اینکه در تحت یک نوع خاص. مثلاً مسئله استصحاب یک مسئله اصولی است. استصحاب هم شامل صلات، صوم، زکات و موضوعات است و هم شامل احکام است، شامل همه موضوعات است. احتیاط شرعی شامل صلات و صوم و همه احکام است. یا اینکه مثلاً ادلّه تراجمی در اینجا شامل همه ابواب فقه هست. یا مثلاً این [قواعد] اصولیه مثل ادلّه حجیت

«در رسیدن و وصول به خیرات، از یکدیگر پیشی بگیرید و مسابقه کنید!»

خبر واحد شامل همه ابواب فقه است.

اینها قوانین مدوّنهای برای وصول به احکام شرعی هستند، که آن قوانین مدوّنه برای جمیع احکام شرعی **مِنْ كِتَابِ الطَّهَّارَةِ إِلَى كِتَابِ الدِّيَّاتِ** مفید است. اصول ظاهری و ظواهر و بخش ظواهر؛ اصل ظاهر، عمل به ظاهر، حجیت ظاهر، تقدّم اظهر بر ظاهر و تعادل ...، مطلق، حمل مطلق بر قید، تمسک خاص به عام در شبهه مصداقیه، تمام اینها برای وصول به حکم فقهی هستند **بِمَا هُوَ حَكْمٌ فِقْهِيٌّ** و **هُوَ صَارٍ وَ طَارٍ فِي جَمِيعِ ابْوَابٍ** نه به جهت خاص.

قواعد فقهی قواعدی هستند که ناظر به جهت خاص هستند. من باب مثال قاعده طهارت دیگر به صوم مربوط نیست بله، ممکن است به صلات مربوط شود ولی دیگر به صوم مربوط نمی شود. من باب مثال قاعده حل به صوم ارتباط ندارد و این قاعده به اکل و شرب و اینها ارتباط دارد. قاعده سوق به صلات مربوط نیست، بله! بالمآل ممکن است ارتباط داشته باشد حالا کسی یک شیء یا وبری را از سوق می خرد و شک می کند که این وبر حلال

گوشت است یا حرام گوشت است، ذبیحه است یا غیر ذبیحه است، صلات در آن جایز است یا نیست، آن بالمآل است اما این اصل خودِ قاعده برای ملموسات است یا برای مأكولات است و دیگر برای چیز دیگر نیست. یا قاعدهٔ ضرر مربوط به ضرر است و این دیگر به حج ارتباط ندارد و و سایر قواعد [هم همین طور است].

بیان مصداق بودن احکام فقهی

بفرض ما بگوییم که این «مَنْ بَلَغَ» در تحت قواعد فقهی قرار می‌گیرد که نمی‌گیرد، چون قواعد فقهی مربوط به نوع خاص از احکام و متکفل نوع خاصی از احکام است نه مربوط به جمیع ابواب مَنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ مجموعاً، قطعاً این احادیث «مَنْ بَلَغَ» متکفل بیان حکم فقهی نیست. به جهت اینکه حکم فقهی مربوط به بیان مصداق است. شک بین سه و چهار حکم چیست؟ مَنْ بَابُ مِثَالٍ در هبه، آیا هبه به ذی رحم موجب اختیار در استرداد است یا نیست؟ مسئله فقهی و مسئله‌ای جزئی است. یا مثلاً موارد ما يَحِلُّ السَّجُودُ عَلَيْهِ چیست؟ مسائل مثل

مصادیق است یا اینکه به نحو کلی و کلی تر مثل ﴿إِنَّ
 الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا
 مَّوْقُوتًا﴾^۱ ولی باز یک نوع خاص از فقه است.
 نه اینکه به عنوان یک جنس کلی احکام فقهی است.
 یا اینکه احکام مربوط به طهارت و تمام این احکامی
 که مربوط به حج و سایر فروع فقهی است. روی
 این جهت قطعاً می شود گفت که این مسئله - تقریر
 دوم - که تسامح در ادله سنن به عنوان فرع فقهی
 مطرح است در اینجا هم مردود می شود.

تقریر سوم می ماند که باز مورد ردّ و نقد مرحوم
 آقای خوئی و همین طور مقررّ قرار گرفته است، و
 این تقریر سوم ارشاد به حکم عقل است. باز اشکال
 در ارشاد به حکم عقل در این مسئله وارد شده است.
 اشکالی که وارد شده است، برگشت آن به این است
 که هیچ وقت عقل در صدد انبعاث مکلف نحو الفعل
 نیست بلکه در صدد حکم به امضاء و عدم امضاء
 مکلف بعد از اتیان فعل است؛ یعنی اگر مکلف فعلی

^۱ . سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۱۷، تعلیقه ۱:

«نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معین واجب شده
 است.»

را انجام داد آن وقت در اینجا حکم عقلی هست که آیا این فعل برائت ذمه حاصل کرده است یا نه؟ آیا این در مقام امثال بوده است یا نبوده است؟ در این **مانحن فيه** نحوه بیان خبر در صورتی که ارشاد به حکم عقل باشد، این است «**مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ فَفَعَلَهُ**» کسی که به او ثواب برسد بعد از فعل، **بعدالفعل** لو شک له هل هذا هو ممضى للشارع أو لا يكون ممضى للشارع هل يكون هذا فيه رضاً للشارع أو لا يكون فيه رضاً للشارع فيؤجر على هذا و إن لم يكن أمراً كما بلغه.

وجود تشویق ابتدائی در اخبار «مَنْ بَلَغَ»

بنابراین در ارشاد به حکم عقل، حکم عقل بر ثواب است بعد از اتیان فعل. درحالی که لسان این اخبار انبعاث نحو الفعل است، تشویق و ترغیب نحو الفعل است و این تشویق و ترغیب، تشویق و ترغیب ابتدایی است نه اینکه **بعد الفعل لو اتَّفَقَ أَنَّهُ لَوْ شَكَّ فِي أَنَّهُ هَذَا هَلْ هُوَ رِضًا لِلَّهِ تَعَالَى فِيهِ رِضًا أَوْ لَا يَكُونُ فِيهِ رِضًا لِلَّهِ تَعَالَى يُؤْجَرُ عَلَى ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَمْرًا كَمَا بَلَغَهُ** در اینجا این نحوه مورد مفهوم و مورد تشویق اخبار «**مَنْ بَلَغَ**» نیست. اخبار «**مَنْ بَلَغَ**» تشویق ابتدایی است. می گوید که برو انجام

بده. الآن برو و ابتدائاً برو و به محض اینکه یک روایت می بینی برو دنبالش و به محض اینکه یک خبر می شنوی برو انجام بده. ادله عقلی این تشویق ابتدایی را ثابت نمی کنند در حالی که لسان اخبار لسان تشویق است و لسان انبعاث است و لسان تحریک نحو الفعل است.

جوابی که از این مسئله می شود داد این است که آن ملاکی که عقل به همان ملاک عبد را مدح می کند **يَمْدَحُهُ الْعَقْلَاءُ الْعَبْدَ عَلَى إِتْيَانِ الْفَعْلِ** به همان ملاک ابتدائاً به نحو الفعل تشویق می کند، چه فرقی می کند؟! وقتی که عبد یک مسئله ای را ایتیان بکند و احتمال ثواب مولا را در آن بدهد خب در این صورت باید ایتیان بکند. دیگر حکم عقل قبل و بعد ندارد؛ بعد **إِتْيَانِ الْفَعْلِ** مدح می کند اما ابتدائاً نه، ساکت است. به عبد می گوید که خودت می دانی؛ می خواهی انجام بده خودت می دانی، نمی خواهی انجام بدهی خودت می دانی. اگر عقل این مسئله و این عمل را ممدوح می داند پس عبد را نحو الفعل هم تحریک می کند اگر ممدوح نمی داند بنابراین بعد الفعل را هم انجام نمی دهد. خب یک کاری کردی

حالا دیگر منتظر باش؛ اگر کار بد کردی از مولا کتک بخور و اگر کار خوب کردی [تشویق می‌شوی] درحالی‌که می‌گوییم که عقل مدح می‌کند اگرچه مکروه مولا باشد.

بنابراین این مدحی که عقل می‌کند به بعدالفعل ارتباط ندارد و قبل و بعدالفعل یک مسئله است و تفاوتی در اینجا و در مانحن‌فیه نیست.

ماحصل سه تقریر مذکور دربارهٔ اخبار

«مَنْ بَلَغَ» و تسامح در ادلهٔ سنن

بنابراین ماحصل مسئله این می‌شود و از مجموع این سه تقریر آنچه که به نظر می‌رسد که قطعاً بدون شبهه مفهوم و مفاد اخبار تسامح است، ارشاد به حکم عقل است. یعنی در ادله و در تقریر اول که توسعه در دلیل حجیت بود، قطعاً مردود است. دومی افجع و افضح است و اگر این حکم، حکم فقهی باشد، قطعاً افضح خواهد بود و سیاق مسئله هم همین را می‌رساند. اگر حتی شارع این مطلب را نمی‌فرمود این حکم عقل به جای خودش محفوظ بود که اگر یک عبدی یک عملی را انجام بدهد و خبری را بشنود و این خبر، خبری باشد که احتمال رضای

شارع را بدهد، باید انجام بدهد. این ارشاد، ارشاد حکم عقل است.

حالا ما باید ببینیم که آیا سیره عقلائیه و حکم عقل در بلوغ است بایّ نَحْوِکَانَ یا اینکه اگر بلوغ، بلوغ صحیح باشد، عقلا و سیره عقلائیه چه نحوه از بلوغ را ترتیب اثر می دهند. بایّ نَحْوِکَانَ ولو اینکه یک مکتوب عَلَی الجدار باشد. یک چیزی مکتوب علی الجدار است؛ **من دعا یوم الخمیس فَلَهُ کَذَا** مثلاً روی جدار دورات [مستراح]! آدم داخل اینها خیلی چیزها می بیند، گاهی اوقات که می رود چیزهای عجیب غریبی می بیند که نوشته شده است! بله، در اینها افاضاتی هست! مثلاً آنجا نوشته باشد کسی که این کار و این فعل را در روز فلان انجام بدهد ملائکه مقرب برایش هشتاد بیت فی الجنة می سازند یا هشتصد چیز انجام می دهند! معمولاً از این مسائل هست! خب آیا اگر این شخص بخواهد ترتیب اثر بدهد عقل و سیره عقلائیه این مسئله را قبول می کند؟! قبول نمی کند. می گوید که آن مکتوب علی الجدار و آن هم در آن مکان خاص اختصاص به آن مکان خاص دارد، دیگر تو نباید ترتیب اثر بدهی!

فرق می‌کند با آنچه که مکتوب در بحار و وسائل یا کافی است باید بینش تفاوت قائل شد.

سیرهٔ عقلائیه نسبت به اخبار من بلغ

پس سیرهٔ عقلائیه بر این نیست که این خبر و لو بلغ بایّ نحوکان انسان بیاید به آن ترتیب‌اثر بدهد، مضافاً به اینکه آن دلیلی را که ما در آن دو تقریر اول گفتیم، در سیرهٔ عقلائیه هم آن اشکال وارد است. یعنی عقل هیچ‌وقت اجازه نمی‌دهد و تأیید نمی‌کند. عقل همیشه قائل به تدبّر و تأمل و اتقان است؛ اتقان در حکم است، فرق نمی‌کند که مسئله مربوط به شارع باشد یا مسئله مسأله اجتماعی باشد یا مسئله مسأله عرف و محاورات باشد، هیچ تفاوتی نمی‌کند. ملاک، ملاک واحد است. چرا؟ چون ارشاد به حکم عقل است. عقل ملاک واحد را دارد، هم نسبت به مسائل شرعی هم نسبت به مسائل عرفی، هم نسبت به مسائل اخروی، هم نسبت به مسائل دنیوی و ملاک عقل بر بلوغ، بلوغ عقلائی است. بلاغ، بلاغ عقلائی است و آن چه بلاغی است؟ بلاغی است که موثوق به باشد؛ **عِنْدَ الْمُخْبِرِ وَ الْمُخْبَرِ موثوق به و**

مُعْتَمَدٌ عَلَيْهِ باشد آن بلاغ در نزد آن **مُخْبِرٌ** به لذا ردّ آن مُخْبِرَ ... تا اینکه او بتواند عمل کند. اگر این بلاغ شرائطش تمام بود **وَلَوْ اتَّفَقَ أَنَّهُ مُخَالِفٌ لِلْوَاقِعِ** بنابراین عقل می‌گوید که مأجور است و این یک مسئله صحیحی است و اشکالی هم این قضیه ندارد و طبق ادلّه تجرّی و حسن فاعلی که ما قبلاً بحثش را کردیم، این در آنجا اشاره به همان قضیه دارد. بنابراین تسامح در ادلّه سنن قطعاً ارشاد به حکم عقل است و وقتی که ارشاد به حکم عقل شد، باید در تحت قانون عقلانیّه و ثاقت و اعتماد قرار بگیرد و در این صورت مأجور است و دیگر در این صورت مخالفی از این نقطه نظر نیست. البته مسئله ادامه دارد و بحث شاید حدود هفت هشت جلسه دیگر ادامه داشته باشد.

اللهم صل على محمد وآل محمد